

پژوهش‌های علوم انسانی نقش جهان
سال هشتم، دوره جدید، سال اول، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۵
صص: ۱۱۷-۱۲۸

بررسی رابطه اخلاق و هنر از نگاه افلاطون و کانت

امن‌اله طایران^۱، الیاس صفاران^۲، مریم شهبازی فرد^{۳*}

۱- استادیار گروه فلسفه دانشگاه پیام نور

Tayeran_pnub@yahoo.com

۲- استادیار گروه هنر دانشگاه پیام نور

saffaran@pnu.ac.ir

۳- کارشناس ارشد پژوهش هنر، مدرس مدعو دانشگاه پیام نور

b.shahbazi18@yahoo.com

چکیده

به طور سنتی دو موضع متضاد فلسفی در ارتباط با ارزیابی هنر و پیوند میان اخلاق و هنر وجود دارد: «مورالیزم» (بر اساس اصول اخلاقی) و «اتونامیزم» (بر اساس استقلال‌گرایی). طبق مورالیزم، ارزش‌های زیباشناسی هنر می‌بایست توسط ارزش‌های اخلاقی مشخص شود. در مقابل، در شیوه اتونامیزم به کار بستن اصول اخلاقی برای ارزیابی هنر صحیح نیست و تنها چیزی که به هنر موضوعیت می‌دهد ارزش‌های زیبایی‌شناختی آن است. این مقاله نظریات افلاطون را به عنوان فیلسوف معتقد به پیوند اخلاق و هنر و دیدگاه‌های کانت را به عنوان نماینده مخالفان پیوند این دو، مورد واکاوی قرار داده و در پایان با ارائه نظریه جدیدی که در واقع حد وسط و نمونه تعدیل شده نظریات افراطی فوق است، بر آن است که ارزش‌های زیبایی‌شناختی و اخلاقی یک اثر هنری نقش هم‌پوشانی دارند و باید در کنار مشروعیت ارزیابی اخلاقی آثار هنری، جنبه‌های زیبایی‌شناختی آن را نیز در نظر داشت.

واژه‌های کلیدی: هنر، اخلاق، مورالیزم، اتونامیزم، زیبایی‌شناسی

ارتباط اخلاق و هنر به عنوان دو امر ذاتا مقدس بسیار حائز اهمیت و غیر قابل اغماض است.

مقدمه

نسبت میان اخلاق و هنر از گذشته‌های دور یکی از مباحث مهم در محافل فلسفی و هنری بوده و مناقشات و مجادلات فراوانی درباره این دو در طول تاریخ اندیشه بشر رخ داده است، برخی بر آن بوده‌اند که هنر، خلاقیت آزاد و آفرینشگری هنرمند است و اخلاق به گونه‌ای هنر را محدود می‌سازد و لذا هنر و اخلاق راه و روشی جداگانه می‌پیمایند. از دیگر سوی برخی هنری را متعالی دانسته و ستوده‌اند که در جهت رشد و تعالی بشر باشد که از منظر آنان هنر با اخلاق پیوندی ناگسستی می‌یابد.

گروه اول معتقدند رابطه مستقیمی میان هنر و کارهای اخلاقی و یا ضد اخلاقی نباید وجود داشته باشد. اگر هنرمندی بخواهد با هنرش کار اخلاقی را ترویج دهد، دیگر هنرمند نیست، بلکه مبلغ است، و اگر کاری غیر اخلاقی را ترویج دهد، خلافکار است. هنر به خاطر خود هنر ایجاد شده است و «باید با تلاشهای صورت گرفته برای اخلاقی کردن زشتی و زیبایی مخالفت کرد.» (شوآن: ۲۶) و گروه دوم می‌گویند: «تنها آن چیز که متضمن خوب است می‌تواند به عنوان زیبا شناخته شود.» (زولتسر، ۱۳۷۰)

برای تبیین رابطه اخلاق و هنر نخست به تعریف هنر و ماهیت آن پرداخته و به جهت بداهت، از تعریف اخلاق صرف‌نظر نموده‌ایم. در ادامه پس از بررسی دیدگاه‌های دو نفر از موافقان و مخالفان پیوند میان اخلاق و هنر (افلاطون و کانت) به ارائه نظر مختار به عنوان نظر معتدل و مقبول پرداختیم. چرا که تبیین

پیشینه تحقیق

تاکنون کتاب و آثار تحقیقاتی بسیاری در این زمینه ارائه شده که از آن جمله می‌توان به مقاله هنر و اخلاق از طاهره کمالی زاده، رابطه هنر و اخلاق از دیدگاه افلاطون و تولستوی از مجید باوردی و مهری چنگیزی، و آثار استاد شهید مرتضی مطهری اشاره نمود.

روش تحقیق

روش این تحقیق تحلیلی-توصیفی بوده و ابزار گردآوری اطلاعات اسنادی و کتابخانه‌ای است که با مطالعه کتب و مقالات مربوطه به دست آمده است.

تعریف هنر و ماهیت آن

برای تعریف هنر چند مشکل وجود دارد. یکی اینکه مفهوم جامع و مانعی از هنر وجود ندارد که مصادیق هنر را تحت پوشش خود قرار دهد و دیگر اینکه توافق کلی و مشخصی بر سر اثر هنری با اثر غیر هنری وجود ندارد. برای مثال گروهی بازیگری را هنر ناب معرفی می‌کنند و گروهی آن را نوعی تقلید رفتاری می‌دانند و فاقد ارزش هنری قلمداد می‌کنند.

به هر حال، تعریف هنر به نوع نگاه انسان به هستی و طبیعت و رمز و راز عالم و تلاش برای کشف و ابراز آن در قالبی زیبا و هنری بستگی دارد.

آن چه را که می‌توان ماهیت هنر نامید، مفهوم زیبایی است. این نظر، اصلی‌ترین و مقبول‌ترین دیدگاه در زمینه هنر است و از دیرباز، مورد اهتمام و توجه بزرگان عرصه فلسفه هنر بوده است. بر همین

که حسّ زیبایی یک فضیلت است که انسان را به عدالت خواهی می کشاند.^۲

«افلاطون» برای زیبایی سرچشمه‌ای سرمدی قائل است. ایده زیبای مطلق از نظر او ایده پدیده‌های وابسته به کل است. زیبایی از نگاه افلاطون، زیبایی طبیعی است که در آن ایده زیبایی بیان شده است. هنر از منظر متافیزیک یک میمیزیس (mimesis) یعنی روگرفت، تقلید یا محاکات است و می توان گفت حکایتی است از چیزها و پدیدارهای محسوس (افلاطون، ج ۱، ۱۶).

دنیای ایده‌ها مظهر کمال است و نظامی هماهنگ دارد. زیبایی در مکالمه‌های افلاطون فقط در آثار هنری مجسم نمی شود. آنچه ما امروز اثر هنری می خوانیم برای افلاطون یکی از نتیجه‌های کار و تولید آدمی است که در حد «تخنه» (Tekhne) یا فن جای می گرفت و هیچ تفاوتی با دیگر فرآورده‌های فن آوری انسانی نداشت. افلاطون بارها در آثارش زیبایی را از دیدگاه سودمندی بررسی کرده است. در رساله «ضیافت»، افلاطون زیبایی را با عشق توصیف می کند و آن را معلول عشق می خواند. به نظر افلاطون هنر و آفرینش زیبایی محصول «از خود به درشدگی» هنرمند در لحظه آفرینش هنری است. در آثار افلاطون برداشتی «کارکرد گرا» از اثر هنری ارائه می گردد. وی معتقد است که شاعر (هنرمند) باید در اشعار خود مطلبی را بیاورد که به حکم قانون شایسته و زیبا و خوب باشد.

افلاطون بر نظم و تناسب در اثر هنری تأکید دارد. وی اثر هنری را با سودمندی و نیکی پیوند می دهد و

اساس است که پرسش «هنر چیست؟» به پرسش «زیبایی چیست؟»، تبدیل می شود و صاحب نظران به آن توجه می کنند. بر پایه تعریف زیبایی، تعریف خاصی برای هنر ارائه می شود و اشکال مختلف هنری بر این اساس می تواند دسته بندی شود. برای نمونه، افلاطون معتقد است که «زیبا آن چیزی است که مفید باشد و هر چه زیان آور است، زشت است.» (هگل، ۱۳۶۳: ۱۳) برعکس، کانت بر این نظر است که «هنر عبارت از یک نوع بازی و یک فعالیت و مشغله ای است که به خودی خود، مطبوع و خوشایند بوده، غیر از خود، هدف دیگری ندارد.» (فلیسین، ۱۳۷۵: ۳۲)

همانگونه که از تعاریف فوق بر می آید تعریف افلاطون و کانت، این دو فیلسوف متقدم و متأخر غربی از مفهوم هنر و زیبایی کاملاً متفاوت است؛ یکی هنر را در پیوند و رابطه‌ای ناگسستنی با امور خیر و اخلاقی می داند و دیگری رسالتی را بر عهده هنر نمی نهد و هنر را برای هنر تعریف می کند. برای توضیح بیشتر به بیان دیدگاه‌های این دو در خصوص نسبت میان هنر و اخلاق می پردازیم.

افلاطون^۱ (۴۲۷ - ۳۴۷ پیش از میلاد)

افلاطون اولین کسی است که پیرامون زیبایی شناسی هنر به بحث پرداخته و در این باره نظریات خود را مطرح ساخته است. افلاطون از جمله فلاسفه‌ای است که غایت هنر را ارتقای سطح اخلاقی جامعه می داند و از این طریق میان اخلاق و هنر ارتباط ایجاد می کند. او اخلاق را براساس زیبایی معنا کرده و بر این باور است

۲. افلاطون معتقد است فقط سه چیز ارزش دارد: عدالت، زیبایی و حقیقت؛ و مرجع این سه چیز خیر است. رک: فلسفه اخلاق، استاد

هنر را با اخلاق گره می‌زند.^۳ افلاطون مدعی بوده که در جهان و ساحت هستی نظم‌ی فراحسی و اخلاق‌گرایانه وجود دارد که در بطن آن جاری است. او می‌گوید هنر زمانی می‌تواند ارزشمند باشد که به این قاعده پایبند باشد و فراتر از آن نرود.

افلاطون در کتاب مشهور خود «جمهوری» به طرح مبانی اخلاقی خاصه تعلیم و تربیت و جایگاه آن در وادی هنر پرداخته است. وی معتقد است جوانان حتماً می‌بایست تحت تعلیم و تربیت قرار گیرند و نباید به حال خود رها شوند. وی در بخش دیگر به مقوله شعر و شاعری (هنر و هنرمند) می‌پردازد و در آنجا نیز همین مساله را پیگیری می‌کند و از شاعران می‌خواهد تا از قدرت تصویرسازی و تخیل خود سود جویند تا وظیفه خطیر تعلیم و تربیت را به عنوان غایت هنر دنبال کنند. او در مقام ارزش‌گذاری وظیفه شاعران را در این جهت بالا می‌داند، چرا که معتقد است مقام مباحث اخلاقی و تربیتی حتی بسیار بالاتر از حقیقت مطلق است و از آنجایی که شاعران آنچنان در قید طرح حقایق محض نیستند و در عالم خیال سیر می‌کنند می‌توانند به مسایل تربیتی توجه نشان دهند و اشعاری هدفمند و مفید را تولید کنند.

افلاطون از دو منظر متافیزیک و اخلاق به کالبدشکافی چیستی و بنیان هنر، به ویژه شعر و موسیقی عصر خویش پرداخته و هنر را در سه بخش: «شعر و داستان»، «عشق و زیبایی» و «موسیقی و رامشگری»

۳. فلاسفه معاصر که به ارتباط نزدیک میان «زیبایی‌شناسی و دریافت اخلاقی» تأکید کرده‌اند، فراوانند. می‌توان از میان آن‌ها به واین بوس، نوئل کارول، گریگوری کوری، ریچارد الدریدج، آیریس مورداک، مارتانوز بام، فرانک پالم، جان پاسمور، هیلاری پوتنام و سوزان فچین اشاره کرد.

خلاصه کرده است؛ ترتیب رساله‌های او با توجه به تاریخ نگارش، بدین قرار است:

۱- شعر و داستان: آپولوژی (دفاعیه)، گرگیاس، ایون، جمهوری، قوانین.

۲- عشق و زیبایی: گرگیاس، هیپاس بزرگ، مهمانی، فایدون، جمهوری، فیدروس، ته‌ئه تتوس، سوفیست، فیلبوس، تیمایوس، قوانین.

۳- موسیقی: مهمانی، جمهوری، قوانین.

نکته حائز اهمیت در آثار افلاطون تلفیق هنر و اخلاق است که در رساله‌های «مهمانی» و «یون» به روشن‌ترین و زیباترین وجه متجلی است (کاپلسون، ج ۱، ۱۵۶).

از نظر افلاطون هر دو نوع هنر (شعر و موسیقی) در صورتی که واجد موضوعات اخلاقی باشند، برای آموزش و پرورش جوانان سودمندند. اما در غیر این صورت برای هنرهای زیبا ارزشی قائل نیست، بلکه آنها را زیانمند دانسته و از آرمانشهر خود می‌راند. زیرا باور دارد که کار هنر نقاشی و نمایش نامه بیان حقیقت نیست، بلکه کپی‌برداری و تصویرسازی یا تقلید از آن است؛ آن هم نه تقلید از اصل، بلکه تقلید از سایه و فرع و تقلید از محسوسات پست و فرومایه. به باور وی محسوسات به هیچ وجه اصل نیستند، بلکه خود شبه و تقلیدی هستند از حقیقتی که در عالم مُثُل یا در عالم معقولات قرار دارند. ایراد دیگر افلاطون به شعر و نگارگری و موسیقی این است که این هنرها احساسات و عواطف را برمی‌انگیزند و هر چیزی که احساسات انسان را برانگیزاند از متانت و وقار و اخلاق دور است و موجب سستی و زبونی نفس می‌گردد. او حتی لذت بخشی هنر را نیز قبول دارد، اما در نهایت این لذت بخشی را مایه سستی نفس و برای اخلاق زیانمند

البته در وجود ارتباط محکم و قطعی که افلاطون میان هنر و اخلاق می‌بیند نمی‌توان شک کرد، ولی شاید با نگاهی دقیق‌تر بتوان به تمایز میان نظر وی و تولستوی پی برد. در این مباحث اغلب مسائل اخلاقی مربوط به مضمون هنر با مسائل اخلاقی مربوط به تأثیرات آن خلط می‌شود. با توجه به دیدگاه تولستوی درمی‌یابیم وی با توجه به آثار منفی اخلاقی بعضی آثار هنری به نقد و ارزیابی آن می‌پردازد و در واقع اخلاق را در میان معیارهای ارزیابی اثر هنری جای می‌دهد. اگر اثر هنری با ارزش‌های اخلاقی و دینی سازگار بود، هنر متعالی است و الا باید آن را محکوم دانست. گویی برای تولستوی مهمترین معیار اخلاق است و نه خصوصیات زیبایی‌شناسی دیگر. از نظر «تولستوی» اثر هنری باید براساس بالاترین معیارهای دینی زمان، مورد قضاوت قرار گیرد. هنر والا و ارزشمند هنری است که احساس برادری و در کنار هم بودن را منتقل کند. یا به قول خود او «لذت یگانگی معنوی با دیگری» (تولستوی، ۱۳۷۲: ۲۵). وی تا آنجا پیش می‌رود که هنری را که دارای این ویژگی نباشد مصیبت اجتماعی می‌داند و حتی آثار خود همچون «جنگ و صلح» را محکوم می‌کند.

اما با نظر به آثار افلاطون مسئله‌ای دیگر روشن می‌شود، هرچند افلاطون به آثار اخلاقی هنر بسیار توجه دارد و در شهر آرمانی به سانسور بسیاری از آنها امر می‌کند لیکن به سختی می‌توان گفت افلاطون همچون اخلاق‌گرایان افراطی ارزش‌های اخلاقی را در میان ارزش‌های زیبایی‌شناسی یک اثر هنری قرار می‌دهد. هرچند به نظر او باید بسیاری از صحنه‌های ایلیاد (Iliad) و ادیسه (Odyssey) را حذف کرد و سپس به جوانان شهر عرضه کرد لیکن نمی‌توان از سخنان

می‌داند. افلاطون در توصیف «شهر آرمانی» (Utopia) قانون‌گذار را به طرد بسیاری از گونه‌های هنر فرا می‌خواند که مبنای اصلی آن جلوگیری از انحراف اخلاقی جوانان است: «اگر بخواهیم در جامعه، نظم و قانون حکمفرما باشد به شاعر مقلد اجازه ورود به کشور نخواهیم داد زیرا او میل‌ها و آرزوهای پست را بیدار می‌کند در حالی که خرد و اندیشه را ناتوان می‌سازد.» (افلاطون، ۶۰۶) افلاطون ابتدا شعر تقلیدی و در ادامه بحث کل هنر شعر را از لحاظ اخلاقی مردود می‌داند مگر «اشعاری که مضمونشان ستایش خداوند و تحسین مردان شریف باشد.» (همان، ۶۰۷) افلاطون علاوه بر شعر دیگر گونه‌های آثار هنری را نیز در شهر خود محدود می‌کند: «باید ناظر همه هنرمندان و پیشه‌وران باشیم و نگذاریم خواه در نقاشی و پیکرسازی، خواه در معماری و خواه در آثار دیگر که پدید می‌آورند، صفاتی ناپسند از قبیل لگام‌گسیختگی و پستی و زشتی را نمایان سازند.» (همان، ۲۴۰۱)

علیرغم دیدگاه تند افلاطون در مورد پیوند میان اخلاق و هنر، دیدگاه وی در مقایسه با اخلاق‌گرایان افراطی چون تولستوی^۴ (۱۸۲۸-۱۹۱۰م) از سبک نسبتاً ملایم و معتدلی برخوردار است که برای روشن شدن این موضوع دیدگاه این دو فیلسوف در شیوه ارزیابی هنر و اخلاق مقایسه می‌شود.

افرادی چون «آن شیرد» و «جان‌هاسپرز» با مقایسه آراء افلاطون و تولستوی هر دوی آنان را جزو طرفداران قطعی و مدافعان اخلاق‌گرایان معرفی می‌کنند. (شیرد، ۱۳۸۶: ۶۷) در حالیکه افلاطون چون تولستوی اخلاق‌گرایان افراطی نیست.

افلاطون شاهدهی آورد که وی ارزش هنری و زیبایی‌شناختی اثر «هومر» را زیر سؤال ببرد بنابراین شاید افلاطون اثر را از نظر اخلاقی بی‌ارزش بخواند لیکن منکر زیبایی آن نیست.

تولستوی هم مانند افلاطون معتقد است هنر دارای اثری آنی و مستقیم بر عواطف مخاطبان است و این تأثیر عاطفی دارای اهمیت اخلاقی است. فقط هنری که عشق برادروار و احساسات ساده زندگی مشترک را انتقال می‌دهد براستی نیک است. هنری که احساسات ناپسند اخلاقی از جمله نخوت، میل جنسی، و ناخرسندی از زندگی را القا می‌کند مردود است.

تولستوی، همانند افلاطون، بیشتر هنرهایی که در زمان خودش بسیار مورد تحسین و ستایش بودند مضر می‌انگارد. می‌گوید که اگر بخواهیم نیروی بالقوه هنر را بالفعل گردانیم، هنر و هنرمندان هر دو باید تغییر پذیرند. لیکن با آن وضوحی که افلاطون نگرش خود را در یک متن سیاسی ارائه می‌کند، تولستوی نظر خود را ابراز نمی‌کند، هر چند چگونگی جامعه انسانی ذهن تولستوی را به خود مشغول می‌دارد. کتاب «هنر چیست؟» یک دولت آرمانی را به گونه‌ای که جمهور افلاطون نشان می‌دهد وصف نمی‌کند. (همان، ۲۷) از آن مهمتر، شرح تولستوی از محتوای اخلاقی هنر از توصیف افلاطون متفاوت است. افلاطون که هنر را نسخه‌برداری (یا بازنمایی) می‌انگارد، محتوای اخلاقی را در آنچه بازنموده می‌شود و بویژه در انواع شخصیت‌های مصور می‌بیند. تولستوی، که به یک نظریه‌فرانمایی ساده معتقد است، همواره محتوای اخلاقی هنر را از نظریه احساسات توصیف می‌کند. افلاطون می‌گفت که چیز خواندن درباره شخصیتی بی‌مبالات یا دیدن یک شخصیت بی‌مبالات بر روی صحنه موجب

می‌شود که من خود بی‌مبالات شوم؛ ولی تولستوی می‌گفت که نویسنده‌ای که شخصیت بی‌مبالاتی را تصویر می‌کند خود گرفتار بی‌مبالاتی است و از طریق کتابش خواننده را به احساسات خود مبتلا می‌سازد. از آنچه بازگفته شد به خوبی آشکار است که اخلاق‌گرا خواندن افلاطون با تعریفی که از اخلاق‌گرایی و دیدگاه اخلاق‌گرایان در رابطه با هنر و اخلاق ارائه کردیم دیگر کار آسان و بی‌شبهه‌ای نیست. هر چند که بی‌شک موافق استقلال هنری به شکل افراطی آن هم نیست.

کانت^۵ (۱۷۲۴-۱۸۰۴)

از قرن هجدهم اعتقاد به پیوند میان اخلاق و هنر کمرنگ شد و فلاسفه‌ای چون کانت پرچمدار این باور شدند. از نظر وی «زیبا آن است که لذتی را بیافریند رها از بهره و سود، بی‌مفهوم و همگانی که چون غایتی بی‌هدف باشد.» (سیدحسینی، ج ۱، ۱۳۷۱: ۱۴۳) کانت میان امر مطبوع، امر خیر و امر زیبا تفاوت قائل می‌شود و بدین شیوه میان هنر و اخلاق جدایی می‌افکند. نادیده گرفتن ارتباط میان اخلاق و هنر ناشی از تلاش‌های متعصبانه وی در تعریف و دفاع از ارزش ذاتی هنر است، که هر ردپایی از ابزارانگاری را انکار می‌کند که زیبایی‌شناسی حاصل، اغلب خود شکلی از فرمالیسم تعصب‌آمیز تحویل داده است که نتیجه آن رواج گرایش هنر برای هنر در میان فلاسفه غربی است. موضوع «هنر برای هنر» و رابطه‌ی فرم و محتوا، یکی از مسائل مهم در فلسفه هنر است.^۶ این بحث از

۵. پایه‌گذار هنر آزاد یا هنر بدون اخلاق (هنر برای هنر)

۶. بنجامین کنستان نخستین کسی است که هنر را برای هنر و بدون هدف توصیف می‌کند.

جایی که اندیشه‌های کلیسا نیز تا حدودی با تکیه بر دیدگاه کانت محفوظ مانده و ادامه حیات داده است. کانت با ارائه نظریه عقل عملی در صدد ارائه اخلاقیاتی شد که به وسیله آن به اثبات وجود خدا می‌پردازد.

با نگاهی به سده‌های چهاردهم و پانزدهم میلادی در اروپا و بررسی آثار هنری آن دوره و مقایسه آن آثار با آثار هنری قرون اخیر و نفوذ و رواج نظریه هنر برای هنر و استقلال‌گرایی در ارزیابی آثار هنری (autonomism) درمی‌یابیم که هنرمندان آن زمان از مسیر کمال به زایش هنری می‌رسیدند و امروزه هنرمندان کمتر به رعایت اصول اخلاقی در خلق آثار پایبندند و حتی بیشتر آثارشان مخرب این ارزش‌هاست و بی‌هویتی، بی‌ارزشی و شاید اساساً بی‌پیامی در آثارشان موج می‌زند.

اینک برای نمونه به معرفی یکی از مکاتب وابسته به نظریه هنر برای هنر اشاره می‌شود.

مکتب پاراناس^۷ (Parnasse)

در نیمه دوم قرن نوزدهم، مکتب پاراناس به گروهی از شاعران جوان با رهبری لوکنت دولیل (Leconte del Isle) اطلاق شد که به مخالفت با رمانتیسم برخاسته بودند و تحت تأثیر تفکرات و آیین «هنر برای هنر» قرار داشتند و هدف آنان ارائه هنر در حد کمال و رسیدن به زیبایی مطلوب و آرمانی بود. تئوفیل گوتیه (Theophile Goutie) از پیشگامان این مکتب، پاراناس را اینچنین تعریف می‌کند: هنر برای هنر، به معنای هنری آزاد از هرگونه نگرانی و دغدغه فکری بجز

زمانی شکل تنوریک پیدا کرد که دیدگاه‌های کانت راجع به هنر خود به خود به نوعی فرمالیسم منجر شد. (احمدی، ۱۳۷۴)

بنابراین ریشه و اصل این نظر در اندیشه کانت بوده است. به طوری که او غایت هنر را در نفس هنر تلقی می‌کرد. از نظر وی زیبایی غایتی است که غایت ندارد که این اساس شعار هنر برای هنر است.

حداقل دوش شرط از چهار شرطی که کانت برای زیبایی بیان کرده بود، بنیان و اساس عقیده (هنر برای هنر) قرار گرفت. یکی از شرایط زیبایی از نظر کانت آن بود که لذت حاصله از درک شیئی خالی از هرگونه نفع و غرض باشد. شرط دیگر آن بود که غایت بدون غایت باشد. یعنی متناسب بودن یک اثر با مقصود، بی آنکه هدف و غایتی در میان باشد.

کانت غایت‌مندی در اخلاق را هم رد می‌کند و معتقد است رفتار اخلاقی فی نفسه غایت است بنابراین هر عملی که برای رسیدن به هدف انجام شود، رفتار غیر اخلاقی تلقی می‌شود. انسان اخلاقی کسی است که عمل خوب را به عنوان تکلیف انجام دهد و نه برای رسیدن به غایت و نه چیز دیگر. اصولاً کانت استفاده ابزاری چه از انسان و چه از اخلاق را نمی‌پسندد و آن را رد می‌کند و به همین دلیل اگر هنر را برای هنر می‌خواهد، انسان را نیز برای انسان و اخلاق را فی نفسه برای اخلاق توصیف می‌کند.

کانت که به قول خودش توسط دیوید هیوم از خواب جزم‌گرا بیدار شده و نگاهی نو بر مسایل اجتماعی، مذهبی، هنری و به ویژه اخلاقی یافته است، فلسفه اخلاق را پایه‌گذاری نمود بطوریکه می‌توان گفت تمام مکاتب و نحله‌ها و مشرب‌های اخلاقی و مذهبی و فرا مذهبی به نوعی از ایشان متأثر شدند تا

۷. پاراناس در اساطیر یونانی نام کوهی است که نه دختر خدای اسطوره ای یونان (Zeus) که الهه علم، هنر و ادبیات است در آن اقامت دارند.

زیبایی است. یعنی آنان بدون توجه به موضوع، محتوی و هدف، تنها به جنبه زیبایی اثر اهمیت می‌دهند. آنها معتقدند هنر را باید تنها به خاطر خود هنر تحسین و ستایش کرد و از آن هیچ استفاده‌ای را انتظار نداشت و تنها به دنبال زیبایی هنر بود. در واقع هنر باید آزاد و مستقل باشد. توفیل گوته در این مورد می‌گوید: «به محض اینکه، هنر مفید و سودمند شد، زیبایی و ارزش خود را از دست می‌دهد و تنها فایده هنر زیبایی آن است.» (همان)

پیروان این مکتب برای بیان تفکرات و عقاید خود هنر شعر را برگزیدند. چون از نظر آنان وقتی کلام و فکر به اوج زیبایی برسد در قالب شعر ظاهر می‌شود. پاراناسین‌ها در انتخاب واژه‌ها، بیان و قالب گفتار دقت زیادی به خرج می‌دادند. آنان می‌خواستند به زیباترین شکل ممکن، هنرشان را به خواننده ارائه دهند و در این میان محتوای شعر برایشان چندان اهمیت نداشت. به همین دلیل محتوای اشعار آنان ساده و تهی از امید، آرزو، احساسات، خواستها و مملو از ناامیدی، یأس و بدبینی بود.

پاراناسین‌ها در شعر خود به دنبال هدف مشخصی نبودند زیرا عقیده داشتند که جست و جوی هدفی معین در هنر، آن را از طبیعت خود دور می‌کند.

دیدگاه تلفیقی

این دیدگاه تلفیقی است میان هنر آزاد (Autonomism) و هنر اخلاقی (Moralism) که با تکیه بر نظریه شهید مطهری تبیین می‌شود.

استاد مطهری از نخستین نظریه پردازان پیوند زیبایی و اخلاق در ایران است. ایشان حس زیبایی را از امور معنوی می‌داند که منشأ الهی دارد و در پرتو اعتقاد به

خدا پرورش می‌یابد. وی از زیبایی شناسی در فلسفه اخلاق بهره می‌گیرد و با تلفیق نظریه‌ای که زیبایی را با توجه به اصل غایت ارزیابی می‌کند (مورالیزم) و نظریه‌ای که زیبایی را غایت هنر می‌داند (اتونامیزم) به دیدگاه معتدل فوق می‌رسد.

از نظر ایشان انسان از طریق هنر از سوئی احساسات، عواطف، ادراکات، آرزوها و حتی پیام‌های اخلاقی و تربیتی خود را به نمایش می‌گذارد و از سوئی خود هنر و زیبایی برای انسان موضوعیت دارد. لذتجویی از عوامل توجه انسان به زیبایی است. انسان زیبایی‌های طبیعت را دوست دارد و از دیدن آب صاف و زلال، دریا، منظره‌های خیلی عالی، طبیعی، آسمان، افق و کوه‌ها لذت می‌برد و این لذت فراتر از لذت جسمانی است. لذت روحانی با فکر و تأمل توأم است و اختصاص به اشخاص تعلیم یافته، متفکر و سعادتمند دارد. از این منظر هنر هم از اخلاق مستقل است و هم با اخلاق تباین ندارد. هنر ابزار اخلاق نیست و راه خود را می‌رود اما راهی که هنر می‌رود در نهایت به کمال می‌انجامد که هدف اخلاق است. (مطهری، ۱۳۸۲: ۴۹۸)

در نتیجه زیبایی شناسی و هنر در فلسفه مطهری جامع دو مکتب است که در غرب رابطه هنر و اخلاق را تبیین کرده‌اند و دلیل این جامعیت را باید در تفاوت مفهوم اخلاق در اسلام و مسیحیت جست. در اسلام اخلاقی بودن یک پدیده با لذت بخش بودن آن می‌تواند منافات نداشته باشد.

بر اساس دیدگاه اخیر در کنار نقش ابزاری هنر در انتقال و ترویج اخلاقیات، زیبایی اثر هنری هم موضوعیت دارد. به عبارت دیگر غایت هنر تنها ارائه پیام‌های اخلاقی نیست بلکه لذت‌جویی و درک زیبایی

پیشرفت به سوی کمال است و از این رو هنر نمی‌تواند بی‌هدف باشد و رسالت دارد. (افلاطون)

اما از میان نظریاتی که مطرح شد، نگارنده نیز همچون استاد مطهری معتقد به دیدگاه سوم است که آثار هنری باید مبتنی بر اعتقادات و اصول الهی باشد. اثری می‌تواند زیبا باشد که به گفته ایشان با اخلاق و حقیقت عجین باشد. چون اصول اخلاقی وقتی می‌تواند شایسته و قابل قبول برای بیننده باشند که با اعتقادات اخلاقی و دینی هنرمند هماهنگ باشند. هنر اصیل و هنری که دارای ارزش‌های مصادف و همراه با ارزش‌های خوب جامعه است، در کنار ارزش‌های زیبایی شناختی (که آن هم مهم و قابل توجه است)، می‌تواند پیام آور، تأثیرگذار و ارزش‌گذار باشد. هنرمند باید در زایش آثار خود به ارزش‌های والای جامعه توجه کند تا آنها را تخریب نکند چرا که انتظار داریم اثر هنری در کنار زیبایی و تلطیف روح مخاطب، به لحاظ محتوایی و مفهومی منطبق با ارزش‌ها و مفاهیم موجود در جامعه باشد و یا حداقل در کنه مضامینش مخالفتی با این ارزش‌ها نداشته باشد. هنرمند می‌تواند از طریق آثارش مسیر اخلاقی جامعه را سرعت ببخشد.

در دنیای امروز که تقدس زدایی، هرج و مرج و نهیلیسم حرف اول را می‌زنند یقیناً افکار و آرای افلاطون و کسانی چون او که قائل به رسالت اخلاقی هنر هستند، بسیار مضر و حتی دور از ذهن به نظر می‌رسد. بی‌گمان مفهومی که افلاطون از مقوله زیبایی شناسی دارد با آنچه دنیای مدرن پر تنش در ذهن خود پروراندۀ توفیر دارد. در دوران کنونی بی‌نظمی‌ها، بی‌اعتقادی‌ها، بی‌ایمانی، تناقض، فساد و شهوت. پایه‌های اصلی زیبایی شناسی به حساب می‌آیند. در این دنیای مدرن هر چیزی که حامل لذت و نفسانیات دنیایی باشد

اثر نیز از غایات هنر است و در واقع «ارزش‌های اخلاقی» و «زیبایی شناسی» یک اثر هنری، نقش هم-پوشانی دارند و هر دو در کنار هم معیار سنجش ارزش اثر هستند.

هر چند اثر هنری را می‌توان نقد اخلاقی کرد ولی حسن یا قبح اخلاقی اثر هنری به هیچ وجه به معنای حسن یا قبح خود اثر نیست و نمی‌توان در ارزیابی یک اثر هنری، تنها مسائل اخلاقی را که اثر، مبین آن است در نظر گرفت چرا که ارزش زیبایی شناختی یک چیز است و ارزش اخلاقی چیز دیگر. در این دیدگاه تأثیر سوء اخلاقی یک اثر مساوی با قبح زیبایی شناختی آن تلقی نمی‌شود و فقط زمانی که اثر هنری متضمن قبح اخلاقی مرتبط با بُعد زیبایی شناختی باشد، دارای قبح زیبایی شناختی است. در این صورت است که اثر به جهت قبح اخلاقی بازتاب یافته در پاسخی که از مخاطب خود طلب می‌کند، از لحاظ زیبایی شناختی نیز قبیح است. در این دیدگاه هنر و اخلاق ممزوج یکدیگر هستند. هر قدر هنرمند به مرحله بالایی از فکر، اندیشه و درک عقلانی برسد جوهره کارهای هنری او کیفیت و ارتقاء بیشتری می‌یابد و درک هنری او از پشتوانه بیشتری برخوردار خواهد شد.

نتیجه گیری

بنابر آنچه گفته شد می‌توان رویکرد متفکران غربی را نسبت به مقوله اخلاق و هنر و رابطه آنها با یکدیگر به دو دسته تقسیم کرد. برخی از این متفکران تنها بر وجه لذت جویی هنر تأکید می‌کنند و زیبایی را از نیکی و اخلاق جدا می‌دانند (کانت)، اما برخی دیگر اخلاق را با هنر مرتبط می‌دانند و معتقدند هنر یکی از وسایل ارتباط انسان‌ها با یکدیگر و از موجبات ترقی آنها یعنی

زیبایی است و حربه تبلیغات و رسانه‌ها ابزاری است برای به تمسخر گرفتن افکار و اندیشه‌های معتقدان به پیوند اخلاق و هنر و پوسیده جلوه دادن آن.

دغدغه اصلی این است که نباید به بهانه آزادی تخلیل یا آزادی هنری، فضیلت سوزی و هتک اخلاق بر پا شود. هنر اخلاقی آن نیست که اساساً یک داستان دینی به تصویر کشیده شود یا یک مقوله دینی بررسی شود، بلکه هنر اخلاقی آن است که بتواند آموزه‌هایی انسانی و معرفتی همچون عدالت و صداقت و... را در جامعه به صورت یک ارزش معرفی کند؛ نه اینکه در خدمت شهوت، خشونت، ابتذال و استحاله هویت انسان و جامعه باشد. بنابراین، هنر اخلاقی آرمان‌گر است و این آرمان‌ها همان چیزهایی است که سعادت انسان، حقوق معنوی و اعتلای او، تقوا و پارسایی او و همچنین عدالت اجتماعی را تأمین می‌کند. کوتاه سخن این که، هنر اخلاقی یک موهبت و عطیه ای الهی است.

ما برآنیم روح خسته انسان امروز که درگیر مناسبات اجتماعی روزمره و آسیب‌های اجتماعی است که ناخواسته بر او وارد شده، برای نجات از این وضعیت باید به سوی فرهنگ و هویت اولیه خویش بازگردد. مذهب و فرهنگ را نمی‌توان جدا از یکدیگر در نظر گرفت. انسان هنرمند امروز باید در خلق آثار هنری، موضوعات فرهنگی و مذهبی را که هویت‌ساز هستند، مورد توجه قرار دهد. مهمترین عاملی که می‌تواند اخلاق را در جامعه بنا کند، دین است. اینجاست که رابطه میان دین و هنر برجسته می‌شود. زیرا هنر یکی از وسایلی است که خدمات برجسته‌ای در بازنمایی آموزه‌های اخلاقی انجام داده است. بسیاری از پیام‌های دین توسط هنر به مردم منتقل شده است.

از مواردی که هنرمند می‌تواند با استفاده از آنها به سمت آثار شایسته و زیبا هدایت شود، «قرآن کریم» است. قرآن هم به لحاظ ظاهر، زیبا و هم به لحاظ معنا و مضمون قابل توجه است. وقتی هنرمند با قرآن مأنوس می‌شود، می‌تواند زیبایی‌های معنایی و ظاهری قرآن را که به ذهنش منتقل شده است، در آثارش نشان دهد. حفظ قرآن و معنویت حاصل از آن ارزش آثار هنری را می‌افزاید و موجب انتقال معانی بلند و عمیق به آثار هنری می‌شود.

و به این دلیل است که در هنر اسلامی پیوند اخلاق و هنر بسیار مستحکم می‌شود. آثار هنری اسلامی نشانگر نوعی معرفت هستند که این معرفت برگرفته از تأثیر اخلاقیاتی است که دین برای هنرمند معنی و ترسیم کرده است و هنرمند با توجه به آدابی که به جا می‌آورد، خودآگاهانه و یا ناخودآگاهانه آموزه‌های اخلاقی برگرفته از دین را در آثار خود نشان می‌دهد.

منابع

- ۱- احمدی، بابک، (۱۳۷۴)، حقیقت و زیبایی، تهران، نشر مرکز.
- ۲- افلاطون، (۱۳۸۱) ضیافت (درس عشق از زبان افلاطون)، مترجم محمود صناعی، تهران، انتشارات جامی.
- ۳- تولستوی، لئون، (۱۳۷۲)، هنر چیست؟، ترجمه کاوه دهگان، تهران، امیر کبیر.
- ۴- سید حسینی، رضا، (۱۳۷۱)، مکتب‌های ادبی، تهران، آگاه.
- ۵- شوان، فریتوف، (۱۹۹۰)، راه و مرام اخلاقی در اسلام، تهران.

- ۹- کاپلسون، چارلز، (۱۳۶۲)، تاریخ فلسفه، ج ۱، ترجمه: مجتبی مینوی، کار مشترک انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.
- ۱۰- هگل، فردریش، (۱۳۶۳)، مقدمه بر زیباشناسی، ترجمه: محمد عبادیان، تهران، آوازه.

- ۶- شپرد، آن، (۱۳۸۶)، مبانی فلسفه هنر، مترجم علی رامین، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.
- ۷- مطهری، مرتضی، (۱۳۸۲)، فلسفه اخلاق، تهران، انتشارات صدرا.
- ۸- فلیسین، شاله، (۱۳۷۵)، شناخت زیبایی، ترجمه: علی اکبر بامداد، تهران، کتاب خانه طهوری.

